



بررسی و مقایسه تطبیقی لایه های ایدئولوژی اشعار فرّخی یزدی و عارف قزوینی

فضل الله رضایی اردانی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان یزد، شهیدان پاکنژاد، یزد، ایران

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۳

چکیده

فرّخی یزدی و عارف قزوینی از چهره‌های شعری معروف دوره مشروطه‌اند که زندگی‌شان با حوادث و رخداد‌های عصر خویش پیوند خورده است. آن‌ها با سلاح شعرشان علیه ظلم و ستم‌های روزگار و بیدادگری‌ها به مبارزه برمی‌خیزند. و از همان آغاز، طرف‌داری و حمایت خود را از نهضت مشروطه اعلام و در سروده‌هایشان بیان می‌کنند. بعد از برپایی نهضت مشروطه نیز، به مبارزه خود با عوامل استبداد داخلی و استعمار خارجی ادامه می‌دهند و در این راه سختی‌ها و رنج‌های فراوانی متحمل می‌شوند، ولی دست از مبارزه برنمی‌دارند. سرانجام فرّخی به دست دژخیمان در زندان کشته می‌شود و عارف در تبعید و تنهایی و انزوا جان می‌سپارد. وظیفه اصلی شعر فرّخی و عارف بیداری توده

مردم است. ایدئولوژی آن‌ها براساس حوادث و مقتضیات زمان شکل می‌گیرد. مضمون اغلب اشعارشان در رابطه با مسائل اجتماعی و سیاسی است. مقایسه اندیشه‌های ایدئولوژیک آن‌ها نشان می‌دهد، که اندیشه هایشان به هم نزدیک است. در این پژوهش تلاش می‌شود؛ اندیشه‌های ایدئولوژیکی این دو شاعر برجسته عصر مشروطه در موضوعات سیاسی، اجتماعی و مذهبی با شواهد شعری نشان داده شود.

کلیدواژه‌ها: فرّخی یزدی، عارف قزوینی، اندیشه، ایدئولوژی، جهان بینی.

۱. مقدمه

در شعر دوره مشروطه، مفاهیم اجتماعی متنوعی با توجه به مسایل و رخدادهای جامعه مطرح شده است. عارف قزوینی یکی از شاعران دوره مشروطه است که نگاهی عمیق به مسایل اجتماعی دوره خود داشته و این مفاهیم و رخدادهای اجتماعی، بسیار در غزلیات او منعکس گردیده است. «عارف شاعری است انقلابی که، از همان آغاز جنبش آزادی خواهی در ایران، به مشروطه خواهان می‌پیوندد و در خدمت این نهضت در می‌آید. (آرین پور، ۱۳۷۴: ۱۴۸). او برای عشق به وطن و آزادی گرفتار جور زمانه می‌شود؛ محکوم می‌شود و در تبعید به سر می‌برد و سال‌های واپسین عمر خود را در تنهایی و تنگ دستی سپری می‌کند و سرانجام در سال ۱۳۱۲ش زندگی را وداع می‌گوید. (سپانلو، ۱۳۶۲: ۱۰۳)

فرّخی نیز از شاعران و روزنامه نگاران آزادی‌خواه و متعهد صدر مشروطیت بود و همین امر موجب گردید تا سردبیری نشریات حزب کمونیست ایران از جمله روزنامه طوفان را در دهه ۱۳۲۰هجری شمسی عهده‌دار گردد. (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۷۱). اگرچه شاعران بسیاری در راه آزادی قدم برداشتند اما فرّخی یزدی از نادر شعرایی است که مفهوم آزادی از عمق جان به کرات در اشعار او دیده می‌شود. (آذری شهرضایی، ۱۳۸۱: ۵۰) غزل‌های فرّخی را می‌توان سرآغاز نوعی غزل فارسی به شمار آورد که ما آن را «غزل اجتماعی» و یا «غزل سیاسی» می‌نامیم. بی‌شک شاعران روزگار مشروطه پیش از فرّخی غزل سیاسی - اجتماعی گفته‌اند. اما فرّخی هم از جهت تعداد و هم از جهت پیگیری یک گونه در غزل شاخص‌ترین شاعر در این فرم و قالب است در غزل‌هایش معمولاً ابیاتی را با همان تعابیر و اصطلاحات خاص غزل و گاه با لحنی عاشقانه آغاز

می‌کند و پس از چند بیت به موضوعات اجتماعی - سیاسی می‌پردازد. (باقری و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۷) فرّخی نمونه‌ای بارز از شاعران عصر بیداری است. عصری که مملو از مبارزات جنبش مشروطه و مؤکد حضور مردم است. مهمترین درون مایه‌های شعر او عبارتند از: وطن، قانون‌گرایی، تعلیم و تربیت نوین، رویکرد به مردم، توجه به جامعه زنان، عنایت به تمدن جدید و نفرت از دیکتاتوری. (حسینی کازرونی، ۱۳۷۸: ۱۰)

فرّخی یزدی و عارف قزوینی دو تن از شاعرانی اند که در دوران تاریخی بسیار حساسی زندگی می‌کردند. بخشی از دوران زندگی آن‌ها مصادف است با واگذاری امتیازات اقتصادی و سیاسی به بیگانگان، استقراض‌های سنگین از دولت‌های روسیه و انگلستان برای هزینه مسافرت شاه و درباریان، بروز جنبش تنباکو، که نخستین شورش عمومی در برابر نظام محسوب می‌شد (پارشاطر، ۱۳۸۲: ۳۰). بخش دیگری از زندگی فرّخی و عارف، که از دوران زندگی سیاسی آن‌ها نیز محسوب می‌شود، مقارن است با بروز جنبش مشروطیت که با مبارزه آزادی خواهان آغاز می‌شود و در ۱۲۸۵ش با پیروزی آنان به پایان می‌رسد. هرکدام از این حوادث و وقایع تاریخی و سیاسی به گونه ای در شکل‌گیری اندیشه و شخصیت فرّخی و عارف نقش داشته‌اند. این تحولات و دگرگونی‌ها در داخل و خارج از کشور، در ادبیات و شعر این دوران تأثیر بسیار شگرفی گذاشته است و به شعر و ادبیات این دوران کاملاً رنگ سیاسی و اجتماعی بخشیده است؛ تا جایی که قبل از آن در ادبیات ایران سابقه نداشته است (حاکمی، ۱۳۷۴: ۱۶).

شاعران این دوران وظیفه خطیر شعر زمان خود را، که بیداری توده مردم بوده است، کاملاً درک کرده بودند؛ به همین علت زبان ساده مردم را برای برآوردن نیازهای اجتماعی و سیاسی انتخاب کردند و دیگر هنرنمایی و استفاده از الفاظ پرطمطراق برای آن‌ها اهمیت نداشت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۷۵) چرا که اگر قرار باشد شعر تجسم دستگاه سیاسی و اجتماعی یک کشور باشد و زندگی مردم عامه را بیان کند، باید با زبان ساده خودشان و در حدّ فهم آن‌ها صحبت کند (آژند، ۱۳۸۵: ۷۷). علاوه بر تغییر در زبان، تغییراتی اساسی در درون مایه‌ها و محتوای شعر این دوران نیز رخ داد. جهان‌شناسی شاعران در دوره مشروطه بر اساس حوادث و مقتضیات زمان شکل می‌گرفت و محتوا و مضمون شعرشان پایه‌های حوادث و رخدادهای زمان پیش می‌رفت (یاحق، ۱۳۷۵: ۱۹).

فرّخی یزدی و عارف قزوینی از شاعران برجسته مشروطه که به مسائل ایدئولوژی در شعر خود توجه نموده و همگام با مردم از وطن خود دفاع کرده‌اند. عوامل مشترکی که تطبیق میان این دو شاعر را از منظر ادبیات تطبیقی توجیه می‌کند عبارتند از:

۱. فرّخی یزدی به شاعر آزادی و عارف قزوینی برای فعالیت‌های میهن‌پرستانه به شاعر ملی ایران مشهور است.

۲. مشکلات اجتماعی و آسیب‌های سیاسی همچون استبداد، استعمار، فقر و عقب ماندگی، بی‌عدالتی و مشکلات مربوط به زنان در شعر هر دو شاعر وجود دارد.

۳. هر دو در مسیر مبارزه خود، رنج‌ها، تلخی‌ها، سختی‌ها و ناکامی‌های زیادی را تحمل کردند که بازتاب آن در زندگی و اشعار ایشان نمایان است.

۴. هر دو شاعر در عصری می‌زیستند که کشور ایران به استعمار خارجی و استبداد داخلی و خفقان سیاسی گرفتار بود.

به دلایل فوق و به سبب اهمیت محتوایی و تاریخی شعر این دو شاعر، نگارندگان، در محدوده این مقاله کوشیده‌اند اندیشه‌های ایدئولوژی را در شعر این دو شاعر برجسته عصر مشروطه در موضوعات سیاسی، اجتماعی و مذهبی همراه با شواهد شعری بررسی کنند. ما در این پژوهش به دنبال این هستیم که به این سؤال‌ها پاسخ دهیم: در حوزه ایدئولوژی در اشعار فرّخی یزدی و عارف قزوینی چه مضامین و مؤلفه‌های مشترکی می‌توان مشاهده کرد؟ ویژگی‌های شعری این دو شاعر در حوزه ایدئولوژی چیست؟

فرضیه این پژوهش بر این اساس استوار است که به نظر می‌رسد این دو شاعر، در اثر شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه خود به کاربرد مؤلفه‌های سیاسی و اجتماعی در شعر خود توجه کرده و مضامین مشترک بسیاری چون آزادی، وطن، انتقاد از عملکرد دستگاه‌های دولتی، عشق، اسطوره، استعمارستیزی، دعوت به اتحاد و همبستگی مردم و حمایت از طبقه زحمت کش را در سروده‌های خود به تصویر کشیده‌اند. نکته دیگر اینکه احتمال دارد شعر این دو شاعر در حوزه سیاسی - اجتماعی، ممتاز به ویژگی‌هایی چون عشق راستین به وطن و زبان ساده و صریح باشد.

۲. پیشینه پژوهش

در تلاش برای پیگیری پیشینه تحقیق در زمینه «بررسی و مقایسه تطبیقی لایه های ایدئولوژی اشعار فرّخی یزدی و عارف قزوینی»، تاکنون پژوهشی چشمگیر صورت نگرفته است. در این زمینه فقط می توان به مقاله «نگاهی به شعر و هنر فرّخی یزدی» (۱۳۷۸)، از رحمان مشتاق مهر اشاره کرد. مشتاق مهر همچنین در مقاله «شعر فرّخی یزدی و آرا و علایق سیاسی - اجتماعی او» (۱۳۸۱)، به بیان افکار فرّخی، آرمان ها و ویژگی های برجسته او چون آزادی خواهی می پردازد. مقاله «حاکمیت در شعر و اندیشه فرّخی یزدی» از رسول حسن زاده (۱۳۸۸)، که سیر تحوّل اندیشه سیاسی فرّخی در مراحل مختلف زندگی سیاسی اش را تبیین می کند و به اصول و ارکان حاکمیت مشروطه از دیدگاه او می پردازد. همچنین عمق اندیشه های سیاسی او را با توجه به کاربرد نمادهای ملی و مذهبی نشان می دهد و در مقاله «اندیشه های دینی در اشعار فرّخی یزدی» از مهدی ملک ثابت (۱۳۸۳)، به بنیان های دینی اشعار فرّخی اشاره می کند و مسائلی چون خداشناسی، معاد شناسی، معارف قران و غیره می پردازد. یدالله بهمنی مطلق در مقاله «مقایسه مضامین برجسته شعر فرّخی و عارف» (۱۳۹۱)، به بررسی برخی از مضامین شعری فرّخی و عارف پرداخته است. همچنین مسعود دلویز در مقاله «انعکاس ریشه های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی» (۱۳۹۵)، به ریشه های فرهنگ و تمدن ایرانی را در سروده های عارف در زمینه های ایران دوستی، زبان، تاریخ، اساطیر و دیگر شاخص های فرهنگ پرداخته است. غیر از مقالات مذکور، تا آنجا که نویسندگان این سطور جستجو کرده اند، گویا پژوهشی کامل در این زمینه صورت نگرفته است. نگارندگان در این جستار سعی دارند لایه های ایدئولوژی اشعار فرّخی یزدی و عارف قزوینی به شیوه تطبیقی مورد بررسی قرار دهند و در نهایت با تحلیل یافته های خود به تبیین نتایج حاصل از آن همت گمارند.

روش کار در این مقاله بر اساس کتاب «سبک شناسی، نظریه ها، رویکردها و روش ها» از محمود فتوحی که معتقد به سبک شناسی لایه های آثار ادبی در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدئولوژی است، انجام شده است. «وقتی متن را در پنج لایه مختلف تحلیل می کنیم؛ مشخصه های برجسته سبک و نقش و ارزش آنها در هر لایه جداگانه مشخص می شود.» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۳۷)

۳.۱.۲. ایدئولوژی سیاسی

۳-۱. آزادی

آزادی در فارسی معادل حریت در زبان عربی است (عنایت، ۱۳۵۳: ۵۷). و در لغت‌نامه دهخدا به معنی حریت، اختیار، خلاف‌بندگی و رقیّت و عبودیت است (دهخدا، ذیل آزادی). در دو سده گذشته، اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و انتقادی پیرامون حقوق افراد و جامعه‌ها و پیوند آنها با دستگاه‌های حاکم با واژه «آزادی» توصیف گردیده است (حائری، ۱۳۷۴: ۹). و آن چه در اشعار شاعران این دوره جلوه‌گری می‌کند درک فرنگی از آزادی بوده، که با اندیشه‌های انقلابی و حماسی ایرانی اسلامی مخلوط شده است. آزادی در مفهوم غربی آن که با ظهور نهضت مشروطه، در شعر فارسی مطرح شده، بیشتر جنبه اجتماعی و سیاسی یافته و به رابطه فرد و حکومت مربوط می‌شود و مصادیق گوناگونی چون: آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی در وضع قانون، آزادی نسوان و... دارد. علاوه بر این، هر کدام از شاعران و نویسندگان، و به ویژه شاعران این دوره، مفهوم خاصی از آزادی را مدّ نظر داشته‌اند. به عنوان مثال می‌توان به تفاوت‌های اساسی از مفهوم آزادی میان فرّخی و لاهوتی با بهار، عارف و عشقی اشاره داشت. (آجودانی، ۱۳۸۳: ۲۴۹)

سخن از آزادی در مفهوم غربی آن با ظهور مشروطیت آغاز می‌شود و قبل از آن مفهوم آزادی به معنای اخیر به هیچ وجه وجود نداشت (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۳۵). فرّخی در سراسر دیوانش در سی‌وسه غزل واژه آزادی را به کار برده و معانی گوناگون این واژه را بیان کرده است. او آزادی را به معنای رهایی زحمت‌کشان جامعه از دست سرمایه داری می‌داند که این مفهوم را در افکار سوسیالیستی خود دنبال می‌کند:

تا که استبداد سر در پای آزادی نهد
دست خود بر قبضه شمشیر می‌باید گرفت

حق دهقان را اگر ملاک، مالک گشته است
از کفش بی‌آفت تأخیر می‌باید گرفت

(فرّخی، ۱۳۸۹: ۹۳)

فرّخی عاشق آزادی است و می‌داند برای یافتن این معشوق باید خود را به «صحرای جنون زد» و به خوبی می‌داند که بدون ایثار و فداکاری و شهادت‌طلبی این شاهد به دست نمی‌آید.

آزادی اگر می‌طلبی غرقه به خون باش کاین گلبن نخواستہ بی خار و خسی نیست
(همان: ۹۷)

فرخی حق حاکمیت ملت را حقّی مسلم و درخور احترام می‌شناسد و سربلندی و آبادی مملکتی را در
گرو آزاد بودن ملتش می‌داند.

جز به آزادی ملت نبود آبادی آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت
(همان: ۱۰۰)

فرخی هم از آزادی مردم سخن گفته و هم از آزادی اندیشه:

تا قلم نگردد آزاد، از قلم نمی‌کنم یاد گر قلم شود ز بیداد، همچو خامه هردودستم
(همان: ۱۶۷)

عارف مانند دیگر شاعران دوره مشروطه از آزادی سخن می‌گوید و مردم را برای بدست آوردن
آزادی‌هایی که از آن محروم بودند، تشویق می‌کند و اشاره می‌کند که در راه بدست آوردن آزادی
باید حتی از جان گذشت:

کشت آزادی سیراب ز خون باید، لیک این تمنا کسی از ملت بی‌خون نکند
(عارف، ۱۳۶۴: ۱۶۳)

عارف در پانزده شعر خود از واژه آزادی استفاده کرده؛ در شعرش، آزادی غالباً به مفهوم دموکراسی
به کار رفته است. هرچند آزادی در اشعار او به روشنی تعریف و معانی آن به صراحت بیان نشده
است، می‌توان بر اساس اشاره‌های کلی به این مفهوم، حدود آن را مشخص کرد. او آزادی را در
مفهوم کلی آن ستایش می‌کند:

فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند مثل من است
(عارف: ۵۰)

او آزادی را بیش‌تر در مقابل استبداد و ظلم پادشاهان قاجاری به کار می‌برد و آن را فرزند مشروع
مشروطه می‌داند و هنگامی که این فرزند خلف به دست «برادران خطاکار» خود گرفتار گرگ می-
شود، در حسرت از دست دادن آن، این گونه داد سخن می‌دهد:

یوسف مشروطه ز چه برکشیدیم
آه که چون گرگ خود او را دریدیم
(عارف: ۲۶۴)

بسامد واژه آزادی در شعر فرخی بسیار بیش تر از عارف است؛ به همین علت فرخی را ستایش گر آزادی گفته‌اند. تلقی فرخی از آزادی با تلقی عارف از این واژه تفاوت‌هایی دارد؛ فرخی درباره مفاهیم سیاسی مانند حق حاکمیت ملت و آزادی اندیشه و رهایی رنجبران از قید سرمایه‌داری آگاه- تر از عارف است و در مواردی در مفهوم نزدیک به سوسیالیسم از آزادی سخن گفته است.

۳-۲. وطن

با ظهور انقلاب مشروطه و تحولاتی که در جامعه روی داد، مفهوم وطن دگرگون شد و عواملی مانند آشنایی ایرانیان با تمدن غرب، انقلاب صنعتی، انقلاب فرانسه، حکومت‌های استبدادی حاکم بر ایران و شرایط اجتماعی بر دگرگونی معنای وطن در دوره مشروطه تأثیر گذاشته‌اند. «ایران را وطن انگاشتن، وطن را مثل مادر انگاشتن و ایرانیان را خواهران و برادران وطنی خواندن، پیامدی نو در مفاهیم نو در ادبیات گفتمان ادبیات سیاسی این دوره و حاصل همین عوامل بود.» (کلهر، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

از دوره مشروطه مفهوم «وطن» از مفاهیم غالب شعر می‌شود. در اندیشه فرخی، وطن ایرانی یعنی ایران باستان است؛ او در اشعارش از شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران باستان یاد می‌کند و تمام تلاش شاعرانه خود را برای به هیجان آوردن غرور ملی به کار می‌برد تا در میان مردم ایران، حس اعتماد و خودباوری ایجاد کند؛ و ملت نیز با دیدن سابقه درخشان خود در مبارزه با ستمگران، بر خود بیالند و جامعه از بی هویتی نجات پیدا کند. او این گونه می‌سراید:

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود
خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
(فرخی: ۱۸۶)

اگر دیوان شاعران این دوره یا روزنامه‌های این زمان را بگشاییم کمتر صفحه‌ای است که در آن با مفهوم جدید و طنز آشنا نشویم. تاثیرگذاری و شورانگیزی این نوع سروده‌ها دست‌مایه‌ای است برای برانگیختن احساسات ملی و ضد استعماری مردم (آرین پور، ۱۳۸۲: ۳۴۸).

عشق به وطن در جای جای اشعار فرّخی دیده می‌شود؛ او خدمت به ملت و وطن را وظیفه و سرلوحه اعمال خود می‌داند:

مرا بارد از دیدگان اشک خونی بر احوال ایران و حال کنونی
غریقم سراپای در آب و آتش ز آه درونی ز اشک برونی
(فرّخی: ۱۹۴)

فرّخی نیز همیشه از گذشته ایران با افتخار یاد می‌کند و شخصیت‌های اسطوره‌ای گذشته ایران را به منزله نماد در اشعار وطنی خود به کار می‌گیرد. در شعر او ترکیبی از ایران و اسلام در حد اعتدال نشان داده شده است:

آخر ای بی شور مردم عرق ایرانی کجاست شد وطن از دست آیین مسلمانی کجاست
حشمت هرمز چه شدشاپور ساسانی کجاست سنجر سلجوق کو منصور سامانی کجاست
(همان: ۱۸۷)

عارف نیز آن چنان عاشق وطن است که عشق‌های دیگر خود را تحت تأثیر این عشق قرار می‌دهد:

مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گر ز عشق هر که شوم کشته، زاده وطن است
(عارف: ۳۳۵)

گرچه هر دو شاعر در اشعار خود گرایش ناسیونالیستی دارند، تفاوت‌هایی نیز در نوع نگرش آن‌ها وجود دارد. عارف نگرشی کاملاً ایرانی به وطن دارد؛ در نظر او، ایران و گذشته پرافتخار آن ستودنی است. به نظر می‌رسد او نگرشی «شوونیستی»، فارغ از هرگونه تعلق اسلامی و مذهبی آن، به وطن دارد. هنگامی که از خرابی اوضاع دربار و احوال آشفته ایران در دوره قاجار سخن می‌گوید، نظری از روی دریغ و تأسف به گذشته ایران دارد. به زعم او، ایران پیش از اسلام شوکت و اقتداری داشته که موجب افتخار هر ایرانی است و اکنون باید حسرت آن را خورد:

بیار باده که از عید جم همین مانده است به یادگار چه خوش عهد و روزگاری بود
به اقتدار چه نازی که روزی ایران را مزیت و شرف و فخر و اعتباری بود

(عارف: ۶۹)

وطنی که در شعر عارف مطرح است سرزمین ایران در معنای جغرافیایی آن است و این شاعر، همه نقات ایران را وطن خود می‌داند. او مسکن و مأوی خاصی در یک شهر یا روستای این خاک برای خود انتخاب نکرده است و این کار را کوتاه‌بینانه می‌داند و معتقد است باید تمام سرزمین ایران آباد شود. علاوه بر آن، او در اشعارش جان خود را فدای وطن کرده و در ادامه از بیچارگی وطن خود می‌گوید:

شادم که چو خوش گشت نثار وطن من آن بود و نبود من و این جان و تن من
بیچاره و درمانده کسی نیست چو من لیک درمانده و بیچاره تر از من، وطن من

(عارف: ۱۲۰)

عارف، میهن‌دوست و آزادی‌خواه، کسی بود که جز به وطنش، به هیچ چیز دیگر عشق و علاقه نداشت (حائری، ۱۳۶۴: ۱۷). او عاقبت هر عشقی جز عشق به وطن را مایه ننگ دانسته و در شعر خود بارها این چنین عشق خود را به وطن نشان می‌دهد و ناله‌اش را بهر آن می‌داند:

نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است

(عارف: ۶۴)

عارف معتقد است که هر که عاشق وطن است، باید جان خود را در راه وطن فدا کند و تا آخرین لحظه از عشق وطن دست بر ندارد:

تا آن دقیقه‌ای که نکرد استخوانم آب از سر هوای عشق وطن دست برنداشت

(عارف: ۶۴)

عارف آن چنان عاشق وطن است که عشق‌های دیگر خود را تحت تأثیر این عشق قرار می‌دهد: مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گرز عشق هر که شوم کشته، زاده وطن است

(عارف: ۳۳۵)

در شعر این دوران، ستایش از وطن، ستایشی مرثیه‌وار است. عارف در غم از دست دادن فرزند گذشته پرافتخار ایران باستان در سوگ می‌نشیند ولی فرخی در سوگ از دست دادن دو فرزند، یعنی اسلام و ایران باستان:

ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست همتی ز آنکه وطن رفت چو اسلام ز دست
بیرق ایران از خصم جفا جو شده پست دل پیغمبر را ظلم ستم کاران خست
(عارف: ۱۹۱)

وطن در شعر عارف نمود بیش تری یافته است. او در مجموع در ۴۱ قطعه شعر خود از وطن یاد کرده؛ در حالی که فرّخی در شانزده غزل از وطن یاد کرده است.

۳-۳. مبارزه با استبداد

واژه «استبداد» از کلماتی است که در شعر شاعران دوره مشروطه به کار می‌رود. واژه استبداد در لغتنامه‌ها به معنای «خودسری»، «خودرایی» و «خودکامگی» به کار رفته است. «استبداد در لغت آن است که شخصی در کاری که شایسته مشورت است، بر رأی خود اکتفا کند.» (کواکبی، ۱۳۶۴: ۸). منظور از استبداد در دوره مشروطه حکومتی است که بدون در نظر گرفتن آراء و عقاید مردم با میل و اراده خود تصمیم می‌گیرد، به قانون مقید نیست و هیچ چیز و هیچ کس حتی حقوق طبیعی مردم نمی‌تواند قدرت حکمران را در این نوع حکومت محدود نماید. این نوع حکومت، حکومتی خودسرانه است و توسط هیچ کس مهار نمی‌شود.

از جلوه‌های بارز آزادی در اندیشه و شعر فرّخی، آزادی مملکت از بند استعمارگران بیگانه است. در اینجا است که آزادی مفهومی چون استقلال پیدا می‌کند و «در تاریخ، به ویژه در دورانی که کشورهای اروپایی سلطه خویش را بر مسلمانان منطقه اعمال می‌کردند موضوع استقلال برای آنها مهم بوده است. برای مسلمانان اصلی‌ترین موضوع حیات سیاسی، خاتمه دادن به سلطه بیگانه و جنگ‌های آزادی بخش بود.» (یاری، ۱۳۸۰: ۳۷).

ما زاده کيقباد و کيکاووسيم جان باختگان وطن سيروسيم
در تحت لوای شیر و خورشید ای لرد آزاد ز بند انگلیس و روسيم
(فرّخی: ۶۹)

یکی از موضوعات شعر فرّخی، مخالفت با حکومت‌های دست‌نشانده غرب در کشور و دعوت به اتحاد مردم در مبارزه با این حکومت‌های فاسد و استبدادگر است. درباره مخالفت با ظلم و ستمی

که به مردم وارد می‌شود، زبان فرّخی یزدی بسیار برنده است. فرّخی طی سال‌ها مبارزه هیچ‌گاه دست از فعالیت‌های سیاسی برداشت و شاید بیش‌تر عمر خود را در زندان به سر برد.

این ستمکاران که می‌خواهند سلطانی کنند عالمی را کشته تا یک دم هوسرانی کنند جشن و ماتم پیش ما باشد یکی چون بره را روزگار جشن و ماتم هر دو قربانی کنند (فرّخی: ۱۱۸)

هدف فرّخی از سرودن اشعار سیاسی و وطنی در وهله اول مخالفت با دولت‌های بیگانه و در وهله دوم بیرون راندن این دولت‌های استعمارگر از کشور بوده است. فرّخی در پی مبارزه با کشورهای روسیه و به خصوص انگلیس بوده و همه تلاش خود را برای از میان برداشتن دولت‌های دست‌نشانده آن‌ها می‌کند.

حاليا کز سلم و تور و انگلیس و روس هست ایرج ایران سراپا دستگیر و پای بست به که از راه تمدن ترک بی‌مهری کنی در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی (فرّخی: ۱۱۸)

یکی از مؤلفه‌های برجسته پایداری در شعر عارف قزوینی، استعمارستیزی و دعوت مردم به آن است. عارف اشعارش را وسیله‌ای برای بیان افکار سیاسی و اجتماعی و تهییج مردم می‌داند. (آرین پور، ۱۳۷۲: ۳۵۹) و از آن به عنوان حربه‌ای در برابر سیاست‌های استعمارگران استفاده می‌کند:

اجنبی صاحب ایران شد و این است غمم آن یکی شاد که املاک و زر و زن دارد (عارف: ۷۹)

او هیچ‌گاه دوست ندارد که بیگانگان به قصد آبادسازی کشور به وطنش وارد شوند و در همین مضمون می‌گوید:

خانه‌ای کو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت‌الحنن است (عارف: ۶۴)

عارف در سراسر زندگی خود، عاشق وطنش است و آن را سربلند و مستقل می‌خواهد و چون آن را در اشغال بیگانگان می‌بیند خشمگین می‌شود و آرزوی مرگ خود می‌کند:

به مرگ راضیم از وضع نامنظم ایران
 دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود آخ
 به انگلیس که تلبیس اوست برتر از ابلیس
 نشسته می بود ای کاش مادرت به عزایت
 ز پا فکنده مرا سخت غصه و غم ایران
 کجاست سام و چه شد گیو نیو و رستم ایران؟
 فروخت خاک وطن را وزیر اعظم ایران
 که از وجود تو ملت گرفت ماتم ایران
 (عارف: ۱۱۷)

عارف، عامل سلب آزادی های مردم را استبداد می داند و از خداوند توانا می خواهد تا استبداد نابود کند:

پنجه توانایی گر مدد کند روزی بشکنم من از بازو پنجه ستبدادی
 (عارف: ۸۸)

عارف در غزلی بنام «هاله زلف» و خطاب به معشوق، همزمان با به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی از طرف محمدعلیشاه و به دار کشیدن جهانگیرخان و ملک، چنین می سراید:

رها نکرد دل از زلف خود به استبداد گرفت و گفت تو مشروطه ای طناب انداخت
 (عارف: ۶۳)

۳-۴. دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرقه

دعوت به اتحاد و همبستگی ملی و مبارزه با تفرقه از دیگر مضامین برجسته پایداری در شعر فرّخی و عارف است. در شعر فرّخی مفهوم آزادی، مفهوم طبقاتی روشن به خود می گیرد و طبقات زحمتکش به مبارزه برای رسیدن فرا خوانده می شوند. مبارزه ای که چندین جا به روشنی از آن به جنگ طبقاتی تعبیر شده است. او در اشعارش به آزادی پایبند است و می کوشد همه مردم در راه رسیدن به آزادی قدم بردارند.

در کف مردانگی شمشیر می باید گرفت
 تا که استبداد سر در پای آزادی نهد
 حق خود را از دهان شیر می باید گرفت
 دست خود بر قبضه شمشیر می باید گرفت
 (فرّخی: ۹۳)

عارف اولین تصنیف سازی است که مضامین اجتماعی و افکار سیاسی و انتقاد از اوضاع زمان خود را در لباس شعر و آهنگ بیان کرده است. (چاوش اکبری، ۱۳۸۰: ۲۹۸) این شاعر درباره دعوت

به اتحاد و همبستگی ملی و مبارزه با تفرقه معتقد است که همه کشورهای اسلامی باید به خاطر دین اسلام با هم متحد شوند تا بتوانند در برابر بیگانگان مقاومت کنند. نیز بیان می‌کند که پیشرفت بیگانگان و کفار به خاطر نفاق ما مسلمانان است:

کفر و دین به هم در مقبله است پیشرفت کفر از نفاق ماست
کعبه یک، خدا یک، کتاب یک این دو دلی از کجا رواست؟
(عارف: ۲۰۷)

همچنین عارف در اشعار خود ایرانیان را تشویق و تحریک به اتحاد و همبستگی و همکاری کرده:
ایرانیان از بهر خدا یک دل شوید از صدق و صفا
تا چند غرض تا کی دو دلی تا چند نفاق تا کی دغلی
(عارف: ۴۲۲)

عارف با توجه به شرایط سیاسی موجود در ایران و وجود یک حکومت ثابت و قدرتمند، اتحاد و همبستگی مردم را مهم ترین عامل حفظ استقلال و آزادی کشور و ایستادگی در مقابل زورگویان و خائنان به وطن می‌داند و به همین دلیل سعی در دعوت آن‌ها به اتحاد و همبستگی داشت. عارف در غزل‌هایش مردم را به ایستادگی و پایداری برای رسیدن به مقصود تشویق می‌کند و معتقد است در مقابل بیگانگان و دشمنان نباید تسلیم شد و باید تا پای جان ایستاد و پافشاری کرد. «عارف با توجه به شرایط سیاسی موجود در ایران و وجود یک حکومت ثابت و قدرتمند، اتحاد و همبستگی مردم را مهمترین عامل حفظ استقلال و آزادی کشور و ایستادگی در مقابل زورگویان و خائنان می‌داند و به همین دلیل سعی در دعوت آنها به اتحاد و همبستگی داشت.» (ممتحن، ۱۳۸۸: ۲۶۲).

تا که استقلال ما عارف نگردد پایمال پافشاری این‌چنین از مردم ایران بجاست
(عارف: ۸۲)

عارف معتقد است که با اتحاد و فداکاری می‌توان به پیروزی رسید و در فعالیت‌ها موفق شد. از این رو دعوت به اتحاد و همبستگی در شعر او منعکس شده است.

سخن‌ها سست شود درگه همدستی ما همه همدست اگر دست به کاری بزنیم
(عارف: ۶۲)

۳-۵. انتقاد از عملکرد دستگاه‌های دولتی

تقریباً یک سوم غزلیات فرخی را انتقاد از عملکرد دستگاه‌ها و رجال دولتی تشکیل می‌دهد. این انتقادهای غالباً جنبه کلی دارند و کمتر از اسم خاصی انتقاد شده است. در بین واژه‌های مورد انتقاد شاه، لیدر، وکیل، کابینه، مجلس، شیخ، زاهد، سرمایه دار و ... به چشم می‌خورد. هم چنین از عمال آن‌ها، مانند قوام السلطنه و وثوق الدوله، با لحنی تند مانند خائن و نظایر آن یاد می‌کند

محو شد ایران ز اقدام قوام السلطنه محو بادا در جهان نام قوام السلطنه
(فرخی: ۲۰۴)

نگرانی از وجود نمایندگان دست‌نشانده غرب در مجلس، وجود مجالس سفارشی و پر از دست‌نشاندهان دولت حاکم و عمال انگلستان و کابینه‌های فاسدی که جز به منافع بیگانگان به چیز دیگری فکر نمی‌کردند، از جمله اموری بود که شاعر در کشور خود از آن رنج می‌برد، به ویژه که فرخی مدتی به عنوان نماینده مجلس در جمع این دغل‌بازان و وطن‌فروشان بود. فرخی در ابیاتی به نمایندگانی اشاره می‌نماید که برای راه یافتن به مجلس به خرید آراء اقدام می‌نماید و آن‌ها را افرادی غارتگر و رشوه‌گیر معرفی می‌نماید که به تهی مغزی خود ثروت مملکت را به جیب بیگانگان می‌ریزند تا از این راه حق دلالی خود را ستانده و جلوی آن‌ها کاسه گدایی به دست گیرند.

آنکه از آراء خریدن مسند عالی بگیرد مملکت را می‌فروشد تا که دلالی بگیرد
یک ولایت را به غارت می‌دهد تا با جسارت تحفه از حاکم ستاند، رشوه از والی بگیرد
از تهی مغزی نماید کیسه بیگانه را پر تا به کف بهر گدایی، کاسه خالی بگیرد
(فرخی: ۱۱۴)

یکی دیگر از مضامین برجسته پایداری در دیوان عارف، انتقاد از روزنامه‌نگاری است که در جهت بیدار کردن مردم نمی‌کوشند. این شاعر، غزلی با عنوان «خرنامه» دارد که در آن با زبانی طنزآمیز، انتقادات شدید و جسورانه‌ای از روزنامه نسیم شمال می‌کند زیرا معتقد است مسئولان این

روزنامه به جای آگاهی دادن به مردم و بیدار کردنشان، آنها را فریب می‌دهند و حقیقت را پنهان می‌کنند چرا که نفع خود را در آن می‌بینند:

روزنامه نه خوانچه و خوان است
گویا ای مدیر خر گردن
ای خر از این خران چه می‌خواهی
اهل این ملک بی‌لجام خرنند
که در آن ماهی و فسنجان است
منفعت برده‌ای ز خر کردن
تو زخود بدتران چه می‌خواهی
به خدا جمله خاص و عام خرنند
(عارف: ۲۹۸)

عارف مانند دیگر شاعران دوره مشروطه به واقعیت‌های موجود در جامعه خود مانند ظلم، نابرابری، خودکامگی و واکنش نشان داده است و این واکنش به صورت انتقاد در شعر او منعکس شده است. «تجربه نشان می‌دهد که وقتی کشوری درگیر رکود و واپسماندگی سیاسی و اقتصادی است، فرهنگ و ادب عهده‌دار برانگیزندگی نیروها و قابلیت‌ها در راستای فعالیت‌های اجتماعی می‌شود. به همین علت ادبیات مشروطه رنگ و بوی انتقادی گرفت.» (عبادیان، ۱۳۷۱: ۲۵).

آنچه انتقاد و اعتراض در غزلیات عارف و دیگر شاعران دوره مشروطه را از دوره قبل از آن متمایز می‌سازد، از یک طرف، گستردگی و فراگیر بودن و از طرف دیگر صراحت آن است. علت این امر فضای نسبتاً باز سیاسی است که با برقراری حکومت مشروطه در جامعه ایجاد شده است. در حالی که انتقادهای قبل از دوره مشروطه به علت جو خفقان و استبداد حاکم بر جامعه، صراحت کمتری دارد. عارف در غزل‌هایش، از خاندان و شاهان دوره قاجار انتقاد می‌کند، آنان را موجب ویرانی وطن می‌داند و اشاره می‌کند از این خاندان نباید توقع عدالت داشت، چون آدم نیستند. او آرزوی نابودی این خاندان و شاهانش را دارد:

تو عدل و داد ز نسل قجر مدار امید
که از نژاد ستم دادگر نمی‌آید
(فرخی: ۸۷)

چه کرد عشق تو عاجز ز گفتنم آن کرد
به من که دوره شوم قجر به ایران کرد
(فرخی: ۱۲۵)

تیغ برنده انتقاد عارف در درجه اول متوجه سلسله قاجاریه است. او در همه دیوانش، هر جا توانسته، این سلسله را مورد حمله قرار داده و آن ها را یکی از عوامل مهم بدبختی و سیه روزی ایران شمرده است:

رحم ای خدای دادگر کردی نکردی ایقا به اعقاب قجر کردی نکردی
در سایه این شاخه هرگز گل نروید با تیشه قطع این شجر کردی نکردی
(عارف: ۳۰۷)

عارف آن قدر از عملکرد پادشاهان قاجار ناخرسند است که تنها راه نجات کشور را برقراری نظام جمهوری به دست سردار سپه می‌داند. و در غزل «جمهوری» این نوید را به مردم می‌دهد:

کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
(عارف: ۳۰۷)

در مجموع عارف در ۶۳ قطعه شعر خود (۴۳ غزل، نه مثنوی، یک قصیده، و ده تصنیف)، از رجال بزرگ سیاسی و دستگاه‌های دولتی انتقاد کرده که در بین آن‌ها احمدشاه، رضاشاه، سلسله قاجار، وثوق‌الدوله، قوام السلطنه، وکلای مجلس، و وزراء، تشخیص و برجستگی بیش‌تری دارند. در دیوان فرّخی، از ۱۸۸ غزل او، در ۶۸ غزل، از رجال و دستگاه‌های دولتی انتقاد شده که نزدیک به یک سوم غزلیات او را شامل می‌شود. با وجود این، در دیوان فرّخی، به شدت عارف، از پادشاهان قاجار انتقاد نشده است:

محو شد ایران ز اقدام قوام السلطنه محو بادا در جهان نام قوام السلطنه
(فرّخی: ۲۰۴)

یا

چون وثوق‌الدوله خائن، قوام السلطنه بهر محو مرز ایران استقامت می‌کند
(فرّخی: ۱۳۴)

فرّخی، برخلاف عارف، فریب ظاهر سازی‌های سردار سپه را نمی‌خورد و حتی زمانی که مطبوعات مسبب اصلی نابسامانی های کشور را احمدشاه می‌خواند، با آگاهی و هشیاری می‌داند که سلسله

قاجار رو به انقراض است. هم چنین او می‌داند که مسئول اصلی و قدرت مدار واقعی کیست، لذا به اصل ماجرا می‌پردازد.

با سپرافکنندگان مرده ما را کار نیست جنگ ما همواره با گرد نکشان زنده است
(فرخی: ۹۵)

او در مقابل ظلم و ستم سردار سپه موضعی انقلابی و شجاعانه می‌گیرد و ضمن انتقاد از اهمال مردم جامعه، به مسبب اصلی جنایت‌های کشور می‌تازد:

بود اگر جامعه بیدار در این دار خراب جای سردار سپه جز به سر دار نبود
(فرخی: ۱۴۵)

هر دو شاعر از عملکرد دستگاه‌های دولتی انتقادهای تند و گزنده ای دارند؛ یکی از اهداف تیر انتقاد دو شاعر مجلس و عملکرد آن است. عارف در چندین جای دیوانش وکلای مجلس را خائن و دزد می‌خواند که سرنوشت ملی مملکت را فدای منافع شخصی خود کرده‌اند:

دزد در خانه و سرتاسر مجلس خائن کار بی‌پرده و این پرده تماشا دارد
(عارف: ۱۳۸)

فرخی نیز در سراسر دیوان خود از مجلس و نمایندگان آن انتقاد می‌کند. او بر آن است که وکلای مجلس جز پر کردن کیسه بیگانه هیچ کار سودمندی انجام نمی‌دهند:

روی کرسی وکالت، آن که زد حرف از کسالت اجرت خمیازه خواهد، حق بی‌حالی بگیرد
از تهی مغزی نماید کیسه بیگانه را پر تا به کف بهر گدایی کاسه خالی بگیرد

(عارف: ۱۴۰)

در جایی دیگر نیز مردم را سرزنش می‌کند که چرا حسن انتخاب ندارند و مجلس را از نماینده‌های بی‌کفایت پر کرده‌اند:

مجلس ما را هر آن که دید به دل گفت ملت جم، حسن انتخاب ندارد

(عارف: ۱۴۷)

۳-۶. توجه به مظلومان

فرّخی در مورد دهقانان و کارگران چندین قصیده سروده که مضامین آن عبارتند از دفاع از دهقان و کارگر، نیاز جامعه به آنها، سرزنش سرمایه‌داران به خاطر عدم رعایت حق کارگران، مخالفت با دولت حاکم پهلوی به علت عدم توجه به نیازهای کارگران و کشاورزان و در نهایت، دعوت به قیام برای نابودی این دولت ظالم. فرّخی یزدی به شرایط حاکم بر کشور خود توجه فراوانی نشان داده و حتی در برابر کوچک‌ترین مسأله مرتبط با اوضاع و احوال جامعه نیز شعر سروده و سعی آنها در بر طرف نمودن ضعف‌ها و نابسامانی‌های موجود در کشورش استوار بوده است. در بحث توجه به قشر مظلوم و ستم‌دیده، سمت و سوی نگاه فرّخی بیش‌تر به طرف دهقانان و کارگران و مبارزه با سرمایه داری متمایل بوده است و چون خود دهقان زاده است در اشعار خود به این امر افتخار می‌کند:

من آن خونین دل زارم که خون خوردن بود کارم مباحاتی که من دارم ز دهقان زادگی دارم
(فرّخی: ۱۴۵)

عارف فقط در چهار غزل خود از طبقه رنجبر و کارگر یاد کرده، در حالی که فرّخی در ۲۴ غزل به این موضوع پرداخته است. او در چهارده غزل از کارگر، یازده غزل از دهقان، پنج غزل از فقیر، یک غزل از زحمت کش، و یک غزل از رنجبر حمایت کرده است. این نکته نشان می‌دهد که فرّخی چون دهقان زاده است و مدتی از عمرش را به کارگری سپری کرده، در شعرش حمایت از طبقه کارگر، دهقان، و زحمت کش جامعه بسیار دیده می‌شود؛ در حالی که این موضوع در شعر عارف کمتر نمود یافته است. احتمال می‌رود این امر ناشی از زندگی نسبتاً مرفه عارف باشد؛ چرا که او از نوجوانی به واسطه صدای خوش پایش به دربار باز می‌شود و اگرچه به علت مناعت طبع از بسیاری صله‌ها و انعام‌ها چشم می‌پوشد، در مقایسه با زندگی فرّخی، از ناز و نعمت بیش‌تری بهره مند بوده است.

فرّخی در یکی از قصاید خود رضاخان را به عیش و نوش و خوش گذرانی و بی‌توجهی به مردم متهم نموده و سپس به ظلم نظام سرمایه داری اشاره کرده و تنها راه رفع و دفع آن را قیام کارگران می‌داند:

سرپرست ما که می‌نوشد سبک رطل گران را می‌کند پامال شهوت دسترنج دیگران را
 پیکر عریان دهقان را در ایران یاد نارد آنکه در پاریس بوسد روی سیمین پیکران را
 شد سیه روز جهان از لکّه سرمایه داری باید از خون شست یک سر باختر تا خاوران را
 انتقام کارگر ای کاش آتش بفروزد تا بسوزد سر به سر این توده تن پروران را
 (فرّخی: ۱۰۳)

در ادبیات دوره مشروطه و غزلیات عارف، خون دل خوردن رنجبر، پای برهنه و پیکر عریان کارگر، دستان خالی رنجبر، مریضی و بیماری، جهل و ترس کارگران، و زحمت، رنج و آوارگی آنان مطرح می‌شود، زندگی سرمایه‌داران بی‌انصاف، ناجوانمرد، ظالم و بی‌وجدانی که از هیچ ستمی در حق کارگران و محرومان دریغ نمی‌کنند؛ توصیف می‌گردد، از تشکیلات صنفی کارگران سخن گفته می‌شود و کارگران و طبقات محروم به اتحاد و انقلاب دعوت می‌شوند. شعر کارگری، سعی می‌کند. توده مردم و طبقات رنجبر را بیدار سازد و از استثمار و بهره‌گیری مالکان از دسترنج کارگران انتقاد می‌کند. عارف در غزلیاتش، سرمایه‌داران را هدف تیر انتقاد قرار می‌دهد:

از خرابی یک مشت رنجبر چه می‌خواهی؟ تا به کی توانی کرد زین خرابی آبادی؟
 (عارف: ۸۸)

او همچنین به مقایسه زندگی زارع و مالک می‌پردازد:

غمم این است که در سفره زارع نان نیست کی ز بدبختی و تنهایی و فقرست آگاه
 مالکی خوش، که ز گندم دو سه خرمن دارد آنکه فرزند و زن و خانه روشن دارد؟
 (عارف: ۱۳۳)

۳-۷. دعوت به مبارزه و انقلاب

از مؤلفه‌های مقاومت و پایداری در دیوان عارف بیدار ساختن مردم از وضعیت سیاسی اجتماعی کشور است. عارف که اغلب اشعارش حزن‌آمیز و غم‌انگیز است. (حائری، ۱۳۶۴: ۵۵) در سروده‌های

خود، در بیدار کردن مردم از خواب غفلت و برگشتن به هویت ایرانی تلاش کرده و همواره ملت را به بیدار باش و دوری جستن از غفلت دعوت می‌کند:

ای دیده خون بیار که یک ملّتی به خواب رفته است و من دو دیده بیدارم آرزوست
(عارف: ۴۹)

او در شعر دیگری، از خواب غفلت مردم غمگین است و از عصبانیت خود چنین سخن می‌گوید:
بین چه غافل و آرام خفته این ملّت چو گوسفند در آرامگاه پوشالی
(عارف: ۴۹)

عارف در اشعار خود به مبارزه با فقر و جهالت و فرقه بازی نیز پرداخته است. اشعاری که این شاعر در آنها به این موضوع مهم توجه داشته عبارتند از: فرقه‌بازی و جهالت، تکمیل معارف، بیابانگرد، نور صبح معارف، دموکرات و اعتدالی، فقر و جهالت، او در همه این سروده‌ها فقر و جهل مردمش را مایه ذلت دانسته و مردم را به بیداری و دانایی دعوت می‌کند که از این فقر و جهالت که سبب آن شاهان و بیگانگان مزدور هستند نجات یابند:

فقرِ خلق و جهالتِ افراد چه بگویم که می‌کند بیداد
کوشش و جنبشی کن ای ملّت خویشان را رهان از این ذلت
همچنان شیر بگسلان زنجیر بکش آن شاه و این امیر و وزیر
عاقلی گر تو کار مجنون کن اجنبی را ز خانه بیرون کن
(عارف: ۱۸۳)

چنانکه در شعر فوق مشاهده می‌شود، عارف مردم را به کوشش و رهایی از ذلت شاهان و بیگانگان مزدور دعوت کرده و عامل همه این ذلت را جهالت دانسته است. همچنین علاوه بر سرزنش سران و رهبران به دلیل عملکرد نادرست و بی‌اعتنایی به وطن خود، سرزنش می‌کند و معتقد است که غفلت و سستی مردم سبب قدرت یافتن دشمنان و رهبران نالایق شده است و از عملکرد و مواضع نادرست آنها در برابر رهبران خائن و وطن فروشان و سستی ضعف و خواب و غفلت و عدم تعصب و غیرت آنها در برابر وطن به شدت انتقاد می‌کند. عارف در غزلی با انتقاد از عملکرد نادرست مردم در حفظ مشروعیت می‌گوید:

چه ظلم‌ها که از گردش آسمان ندیدم به غیر مشت دزد هممه کاروان ندیدم
در این رمه به جز گرگ، دگر شبان ندیدم به پای گل بجز زحمت باغبان ندیدم

(عارف: ۱۸۳)

عارف در قصیده‌ای، هموطنان خود را به خاطر سستی و عدم برخورد قاطعانه دشمنان سرزنش می‌کند و می‌گوید:

در انتخاب به تخریب مملکت ای کاش کمک به بی شرف ارباب برزگر نکند
رعیتی که بر تاک و خم کمر خم کرد روا بود به نه افلاک خم کمر نکند
بدان که تا نشود زیر و رو نریزد خون به جای آب در این کشت نو ثمر نکند

(عارف: ۲۷۱)

همچنین خواب و غفلت ملت را با زبانی دیگر بیان می‌کند و ناامیدانه آرزوی بیداری آن‌ها را دارد:
ای دیده خون بیار که یک ملتی به خواب رفته است و من دو دیده بیدارم آرزوست

(عارف: ۲۳۴)

عارف در غزل «بماندیم ما مستقل شد ارمنستان» با اشاره به استقلال ارمنستان، با زبانی تهاجمی، از ضعف و سستی غیرت و اراده ملت خود انتقاد می‌کند و می‌گوید:

برفت حس ملت آنچنان که گویی به تن جان به جان رگ به رگ خون نداریم
چه خون توان خورد که خون نداریم نداریم اگر هیچ هیچ غم نداریم
ز اسباب بدبختی هیچ کم نداریم وجودی که باشد به از عدم نداریم

(عارف: ۳۸۷)

همچنان که مشاهده می‌شود، عارف در لابلای اشعارش، در مورد از دست رفتن وطن، به مردم هشدار می‌دهد. عارف بارها در اشعار خود با متهم کردن ملت، استقلال وطن را از دست رفته و آن را خانه بیگانگان می‌دید و به این ترتیب سعی در بیدار کردن مردم داشت:

شده است خانه کیخسرو آشیانه جغد من خرابه نشین دلخوشم وطن دارم

(عارف: ۲۶۱)

همچنین در جایی دیگر می‌گوید:

شدند ده دله و اجنبی پرست منم که می پرستم ایران پرست یک‌دله را
به هیچ مملک و ملک این نبوده و نیست به دست گرگ شبانی رها کند گله را
(عارف: ۲۲۴)

عارف در پایان مردم را به مبارزه، مقاومت و ایثار و فداکاری در راه وطن دعوت می‌کند. و ضمن بیان مشکلات وطن و سرزنش مردم، سعی در تشویق و تحریک آنها برای مبارزه و تلاش برای آزادی و استقلال وطن دارد. از جمله در یکی از غزل‌های خود می‌گوید:

فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند مثل من است
خانه ای کو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن‌خانه که بیت‌الحنن است
جامه ای کو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگتن و کم از کفن است
(عارف: ۲۰۲)

۳-۸. عدالت اجتماعی

فرّخی آزادی را در کنار عدالت و برابری در جامعه جستجو می‌کند و معتقد است تا وقتی تضاد طبقاتی وجود داشته باشد هرگز جامعه به آرامش نمی‌رسد و آزادی در آن محقق نمی‌شود.

تا مگر عدل و تساوی در بشر مجری شود انقلابی سخت در دنیا بپا باید نمود
(فرّخی: ۱۳۹)

عارف در غزلیات خود، از وجود ظلم در جامعه خبر می‌دهد و معتقد است که آتش ظلم در این سرزمین خاموش نمی‌گردد و ظلم و تعدی از حد گذشته است تا جایی که کار به جان رسیده است: ز حد گذشت تعدی، کسی نمی‌پرسد حدود خانه بی خانمان ما ز کجاست
برای ریختن خون فاسد این خلق خبر دهید که چنگیز پی خجسته کجاست؟
(عارف: ۹۲)

از دیگر مفاهیمی که در غزلیات عارف به آن اشاره می‌شود، عدالتخواهی و ایستادگی در برابر ظلم و ستم است. عارف به نتیجه عدالت اشاره می‌کند که عدالت ماندنی و جاودان است و ظلم رفتنی:

بماند از پس سی قرن عدل مزدک لیک به غیر ظلم زنوشیروان نخواهد ماند
(عارف: ۱۵۶)

۳-۹. باستانگرایی

از جمله دگرگونی‌هایی که در شعر دوره مشروطه دیده می‌شود، توجه به ایران باستان است که در شعر بیشتر شاعران مشروطه از جمله عارف منعکس شده است. منظور از باستان‌گرایی، توجه به دوره‌های گذشته است که در شاخه‌های باستانگرایی نحوی و واژگانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در باستان‌گرایی نحوی شاعر یا نویسنده از ساخت‌های دستوری قدیم استفاده می‌کند و منظور از باستان‌گرایی واژگانی، استفاده از واژگان مهجور قدیم در شعر یا نثر است.

در دوره مشروطه، منظور از باستان‌گرایی، توجه به داستان‌ها و حوادث گذشته ایران با انگیزه‌های متعدد است. توجه به ایران باستان در شعر دوره قبل از مشروطه، فقط به خاطر شناخت و عبرت گرفتن است؛ در حالی که در دوره پس از مشروطه باستان‌گرایی با انگیزه‌های متعدد انجام می‌شود.

فرّخی و عارف در این زمینه نقاط مشترک فراوانی دارند؛ به این معنا که تلاش هر دو بر این اصل استوار بود تا با بهره‌گیری از حس وطن دوستی هم میهنان خود و با دستمایه قرار دادن مفاخره قومی و ملی به تحریک عواطف ملی مردم پرداخته و آنها را بیش از پیش به تلاش برای ساختن آینده جامعه و کشورهای خود ترغیب نمایند. هدف فرّخی یزدی از اشاره به مفاخر قومی و ملی، برانگیختن احساسات مردم بود. هر ایرانی با خواندن این ابیات چنان بر می‌آشوبد که تا رسیدن به هدف خود، یعنی آزادی و طنز یا شهادت در این راه از پای نخواهد نشست.

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود نی چنان پامال جور انگلیس و روس بود
(فرّخی: ۱۸۶)

شعر عارف در کنار شعر عشقی، نهایت باستان‌گرایی در شعر این دوره است. او ستایشگر عظمت عصر باستان است. مانند دیگر شاعران این عصر، گریز به پادشاهان موفق گذشته و

اسطوره‌های تاریخی که نام ایران را در تاریخ سربلند کرده‌اند و گلایه از دوری و فقدان آنها در عصر شاعر را از دلایل مهم ضعف کشور برشمرده است (نقی پور، ۱۳۸۹: ۶۴).

مهمترین هدف شاعران از یادآوری عظمت ایران باستان، جلب توجه مخاطبان است تا از این طریق اشعار شاعر، تاثیر بیشتری داشته باشد. دیگر انگیزه‌های شاعران دوره مشروطه از باستان‌گرایی عبارت است از:

احیای هویت ملی، خوشبینی افراطی به ایران باستان، التیام احساس حقارت در برابر بیگانه، اسلام ستیزی، انتقاد از اوضاع و احوال عصر، تحریک غرور ملی و شکست ناپذیری. (نیکوبخت، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

در غزلیات عارف، به داستان قیام کاوه علیه ضحاک اشاره می‌شود: ظالمان به ضحاک تشبیه می‌شوند و شاعر آزادیخواه به دنبال کاوه ای می‌گردد تا بر ضد ظلم و ظالم قیام کند:

نابود باد ظلم، چو ضحاک ماردوش تا بود و هست کاوه حداد زنده باد
(عارف: ۷۲)

او همچنین برای نشان دادن عظمت ایران از گذشته باستانی ایران کمک می‌گیرد و با استفاده از فعل «بود» که فعل گذشته است، اشاره می‌کند که این عظمت در گذشته بوده و در دوره مشروطه نیست:

به اقتدار چه نازی؟ که روزی ایران را چو کاوه وقتی سردار نامداری داشت
مزیت و شرف و فخر و اعتباری بود در این دیار چو سیروس شهریاری بود
(عارف: ۱۱۸)

عارف برای به تصویر کشیدن عظمت ایرانیان، به قهرمانان اسطوره‌های و تاریخی شاهنامه، مانند اردشیر، شاپور، اسفندیار، داریوش و جم و داستان آنها اشاره کرده است:

دست خودی پای اجنبی ز میان برد مملکت اردشیر و کشور شاپور
(عارف: ۱۱۰)

به این محیط که امروز بی‌کس و یار است کمان کشیده چو اسفندیار، یاری بود

(عارف: ۱۱۸)

بدانکه مملکت دار یوش و کشور جم بدست فتنه بیگانگان نخواهد ماند

(عارف: ۱۵۶)

استفاده از اسطوره و شخصیت های اساطیری در شعر عارف و فرخی نسبتاً فراوان است. آن‌ها به مناسبت های مختلف از این نمادهای اسطور های در شعرشان بهره برده اند.

عارف در ۲۱ قطعه شعر (شانزده غزل و پنج تصنیف)، از ۲۲ تن از شخصیت‌های اساطیری نام برده که در بین آن‌ها جم (۸)، رستم (۷)، کاوه، و ضحاک (۴) بسامد بالاتری دارند. در این بین، از اساطیر دینی چون یوسف و یعقوب نیز غافل نمانده است. فرخی نیز در ۲۱ غزل خود، از ۲۳ شخصیت اساطیری نام برده که در بین آن‌ها جمشید، ضحاک، کاوه، و فرهاد هرکدام با پنج بار تکرار بالاترین بسامد را دارند و هم چنین نام

یعقوب، یوسف، و سلیمان به منزله اساطیر دینی به چشم می خورد. نام شخصیت های غیر معروفی چون کشواد، کی آرش، و سیروس نیز درخور توجه است، ولی باید گفت هر دو شاعر غالباً از شخصیت‌های نسبتاً معروف و مشابه برای بیان اغراض نسبتاً مشترک، تاحدودی نزدیک به هم، بهره برده اند.

فرخی و عارف از این موضوع کاملاً آگاه بوده اند که با استفاده از اسطوره می‌توان عامه مردم را علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی تحریک کرد، چراکه عامه مردم با اسطوره و افسانه ها دل بستگی بیش تری داشته اند و از آنجاکه همکاری با هیئت حاکمه برای ایشان به آن معنی که در مورد طبقه روشن فکر و اهل فضل مصداقی داشته، مفهوم نیافته، ایشان پاسدار حقیقی اساطیر بوده اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۴۰)

فرخی در شعر خود ضحاک را نماد ظلم و ستم قلمداد می کند که باید به دست کاوه نابود شود. کاوه نماد انسان‌های انقلابی و کارگری جامعه است.

ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت سرمشق گر از کاوه و حداد بگیرید

(فرخی: ۱۲۱)

خون ریزی ضحاک در این ملک فزون گشت کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید
(همان: ۱۳۲)

عارف نیز در شعر خود این دو شخصیت اساطیری را در تضاد با هم آورده است:
نابود باد ظلم چو ضحاک ماردوش تا بود و هست کاوه حداد زنده باد
(عارف: ۳۸)

استفاده از اسطوره در شعر هر دو شاعر ارتباط تنگاتنگی با مبارزه آنان در برابر بیگانگان و دفاع از وطن دارد. در واقع آن‌ها هرگاه می‌خواهند در برابر استعمارگران موضع بگیرند از شخصیت‌های اساطیری یاد می‌کنند.

دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود، آوخ کجاست سام و چه شد گیو نیو و رستم ایران؟
(همان: ۷۱)

کشور جم سربه‌سر پامال شد از دست رفت پور سیروس ای خدا تا کی تحمل می‌کند
(فرّخی: ۱۲۹)

فرّخی دولت‌های استعماری انگلستان و روسیه را تداعی‌کننده دو شخصیت خیانت کار اساطیری، یعنی سلم و تور، می‌داند که «ایرج ایران» را در محاصره خود قرار داده اند و در پی نابودی اویند:
حاليا کز سلم و تور انگلیس و روس هست ایرج ایران سراپا دست گیر و پا ی بست
(فرّخی: ۱۹۳)

۳-۱۰. تکریم شهیدان

از خصوصیات شعر وطنی فرّخی یزدی ستایش بزرگان و متفکرین و نام‌آوران است که این بزرگان یا متعلق به دوره آن‌ها می‌باشد و یا متعلق به دوره‌های قبل است. البته گاه نام این افراد در شعر به صراحت ذکر نمی‌شود و تنها از طریق ارائه تاریخی و یا توضیحات خود شاعر می‌توان فهمید که شعر در ستایش چه کسی سروده شده است. برخی ابیات زیر را به مناسبت قتل میرزاده عشقی سروده است:

در دل ما غم زدگان شاد نشد ویرانه ما از ستم آباد نشد

دادند بسی برای آزادی جان اما چه نتیجه ملت آزاد نشد
(فرخی: ۲۴۰)

یکی از مضامین برجسته پایداری که در شعر عارف قزوینی می‌توان دید تکریم شهیدان راه آزادی است. وی در این زمینه تصنیفی بسیار مشهور دارد که در رثای شهیدان راه آزادی درگیلان و آذربایجان سروده و در آن، اندوه خود را چنین بیان کرده است:

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل، بلبل از این غصه خزیده گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
(عارف: ۳۵۹)

عارف اشعار زیادی در مدح و رثای کشته شدگان در راه وطن سروده است. از جمله این اشعار، غزل‌هایی است که در رثای کلنل محمدتقی پسیان سروده و در آن‌ها گاهی او را مدح و ثنا گفته و گاهی برای از دست دادن او اندوه خورده است.

پس از شهادت کلنل گمان مبر عارف سکون گرفته و در یک مقر مکان گیرد
(عارف: ۲۸۱)

۴.۱. ایدئولوژی دینی

۴-۱. توحید

فرخی در برخورد با فرهنگ بیگانه هرگز آموخته‌های دینی و فرهنگی خود را فراموش نکرده است بلکه به دلیل تربیت در محیط مذهبی و دینی یزد، سخنانش در عین آن که صرفاً تبلیغ اندیشه‌های دینی نیست؛ نشان از آنها را دارد. فرخی بیش از ۲۰ بار در اشعار خود خداوند را مورد خطاب قرار داده و یا به او سوگند خورده است.

یا رب این مقتول عشق از چیست کز راه وفا سر به کف بگرفته استقبال قاتل می رود
(فرخی: ۱۲۷)

شاعر در دو مورد به دادرسی و چاره سازی حضرت حق اشاره کرده است، آنجا که می گوید:

به داد من نرسد ای خدا اگر چه کسی خوشم که چون تو خداوند دادرس دارم
(فرخی: ۱۲۷)

در بیت زیر فرخی به صفت رزاقیت خداوند اشاره کرده و می‌گوید:

رازق و روزی ده شاه و گدا بعد از خدای دست خون آلود دهقان است و بس
(فرخی: ۱۴۷)

شاعر در بیت زیر به ارادهٔ مطلق خداوند اشاره می‌کند:

گر خدا خواهد بجوشد بحر بی پایان خون می‌شوند این ناخدایان غرق در طوفان خون
(فرخی: ۱۶۳)

فرخی در رباعی زیر به موضوع تسبیح کائنات اشاره کرده و می‌گوید:

عالم همه عابدند و معبود یکی است دنیا همه ساجدند و مسجود یکی است
با دیدهٔ انصاف چونیکو نگری روحانی و ما را همه مقصود یکی است
(فرخی: ۱۲۸)

بیت تلمیح دارد به آیهٔ «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (جمعه/۱۹)

آن چه در آسمان ها و زمین است خداوند را تسبیح می‌گویند.

گرایش‌های دینی و مذهبی در شعر عارف همانند فرخی یزدی وجود دارد. عارف از لحاظ تربیتی و محیط خانوادگی شرایطی متفاوت نسبت به فرخی یزدی داشته است. به طوری که در جوانی به فردی عیاش و لابلالی مبدل شده و نیز اشعار دینی او بیشتر در قالب انتقاد از شخصیت‌های مذهبی و عملکرد آنان و نیز استفاده از نام پیامبران و کلمات مذهبی و اشاره به داستان‌های قرآنی در میان مردم است.

محرم ایرانی اول صفر است که قتل نادر ناکام من است
(عارف: ۴۸۰)

علی‌رغم دیدگاه منتقدان درباره جایگاه دین در ذهن و زبان عارف، در شعر او می‌توان رگه‌هایی از ارادت به اهل بیت را دید:

ای بر خلاف علم و ادب همچو بولهب گشتم ز دست چهل تو حماله الحطب

(عارف: ۲۸۱)

بیت اشاره به سوره المسد دارد: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (المسد/۴)

ارنی گویان مشتاق توام رخ بنما لنت رانی نگو عارف پسر عمران نیست

(عارف: ۲۸۱)

بیت اشاره دارد به آیه «لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَايَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» (اعراف/۱۴۳)

۴-۲. نبوت

فرخی در بیتی که از پیامبر اسلام (ص) یاد کرده است عقیده دارد قدر و عظمت پیامبر عظیم الشان اسلام را از کلام وحی و معجزه باقی آن حضرت می توان شناخت:

خوب وبد را از عمل ای گوهری بشناس قیمت کز نبی بشناختند آزادگان قدر نبی را

(عارف: ۹۰)

عارف ارادت خود را به پیامبر اسلام (ص) در مرثیه ای با مطلع زیر نشان داده است:

سلام اول ما بر رسول خالق اکبر دوم به ساقی کوثر، سوم شفیعه محشر

(عارف: ۴۵)

۴-۳. معاد

ایمان و اعتقاد به زندگانی جاوید آخرت از اصول جهان بینی اسلام است. اعتقاد به عالم آخرت از ارکان دین و شرط مسلمانی است. کسی که قیامت را انکار کند از جرگه مسلمانی بیرون است. در قران کریم کریم صدها آیه درباره برانگیختن و حشر آدمیان در قیامت آمده است. فرخی اشعاری را بر روی دیوار زندان نگاشته است که نشان از اعتقاد راسخ وی به عالم قیامت دارد و در آن آخرت را مجلس روحانیان تعبیر کرده است.

هیچ دانی از چه خود را خوب تزیین می کنم بهر میدان قیامت رخس را زین می کنم
می روم امشب به استقبال مرگ و مردوار تا سحر با زندگانی جنگ خونین می کنم
می روم در مجلس روحانیون آخرت وندر آنجایی کتک طرح قوانین می کنم

(فرّخی: ۵۵)

از دیگر اعتقادات فرّخی به مرگ و عالم برزخ، عذاب و فشار قبر است. فرّخی در بیت زیر به این اعتقاد اسلامی اشاره کرده است:

پافشاری کن حقوق زندگان آور به دست ورنه همچون مرده تا محشر فشار آید تورا

(فرّخی: ۸۹)

از لوازم قیامت دمیدن صور اسرافیل در صور است. فرّخی در بیتی قلم خود را چون صور اسرافیل می‌داند که در روزگار خود قیامت بر پا کرده است:

گر صفیر کلک طوفان صور اسرافیل نیست از چه اکنون با قیام خود قیامت می‌کند

(فرّخی: ۱۳۳)

در روز قیامت مردگان از گورهای خود بیرون می‌آیند تا پاداش اعمال خود را بیابند، با این اعتقاد راسخ، فرّخی اظهار می‌دارد در صحرای محشر جامهٔ خونین خود را به عنوان شاهدهی بر ظلم و ستم حاکمان زمان در پیشگاه عدل خدا عرضه خواهد کرد.

جامه ای را که به خون رنگ نمودم امروز بر جفا کاری تو شاهد فردای من است

(فرّخی: ۱۱۰)

یکی از اعتقادات مسلمانان، ثبت اعمال آدمیان به وسیلهٔ فرشتگان است. فرّخی در این مورد می‌گوید:

مکن هرگز بدی با ناتوانان از توانایی که گیتی بهر خوب و زشت مردم دفتری دارد

(فرّخی: ۱۲۸)

۴-۵. عدل

عدل یکی از اصول مذهب تشیع است. عدل یعنی اعتقاد به این که خداوند چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح به حق و عدل رفتار می‌کند و ظلم نمی‌نماید (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۰۲). در قرآن عدالت به عنوان صفتی برای حضرت حق بیان شده است. فرّخی در بیت زیر به زبان طنز عدالت خداوند را این گونه می‌سراید:

به بنده ای که چون من ای خدا ندادی هیچ

ز عدل و داد تو شکر نداده باید کرد

(فرخی: ۱۲۹)

۴-۶. امامت

از نشانه‌های اسلامی و شیعی در دیوان عارف، مرثیه‌هایی است که به صورت سلام بر اهل بیت در آغاز دیوان او آمده است:

سلام اول ما بر رسول خالق اکبر	دوم به ساقی کوثر، سوم شفیعۀ محشر
سلام چارم و پنجم به مجتبی و شه دین	یکی شهید به زهر و دگر ز نیزه و خنجر
ششم سلام بر آن کس که بود عابد و ساجد	به عابدی که شد آخر، اسیر فرقه کافر
سلام هفتم ما هست بر محمد باقر	که جمله‌اند به نزدش مثال بنده و چاکر
سلام هشتم ما، بر ششم امام طریقت	که فاضل است و وثیق و شفیق، حضرت جعفر
نهم به موسی کاظم، دهم به شاه خراسان	که دین ختم رسل را نموده‌اند منور
سلام یازدهم بر امام عالم و آدم	محمد تقی آن اعلم یگانه هنرور
سلام می‌کنم از جان و دل علی نقی را	که اوست بر همه مولا و اوست بر همه سرور
سلام سیزدهم بر وجود باذل عادل	امام یازدهم، عسکری شیر دلاور
سلام چهاردهم بر امام قائم بالحق	که گشته غایب و پنهان به امر حضرت داور

(عارف: ۴۵)

و مرثیه دیگری که بر امام حسین(ع) سروده شده است که به طرزی تعزیه‌گونه واقعه کربلا را در روایتی نقل شده از پیامبر به تصویر می‌کشد:

گفت پیغمبر به فرزندش حسین کای عزیز خاطر، ای نور عین
از جفای بیحساب دشمنان بر تو می‌گرید زمین و آسمان
در ره حق، رنج‌ها بینی فزون دست و پا خواهی زدن در خاک و خون...
(عارف: ۴۶)

۵. میزان کاربرد موضوعات در غزل‌های فرخی

۱. آزادی: ۳۳ بار؛ در برخی از آن‌ها در جای ردیف به کار رفته است.

۲. وطن: ۱۶ بار؛ در برخی از غزلیات به صراحت به واژه وطن پرداخته شده، در بعضی از آن‌ها از ایران یاد شده، و در پاره‌ای از آن‌ها مفهوم آن آمده است.

۳. استبداد: عبار؛ هدف فرخی از سرودن اشعار سیاسی و وطنی در وهله اول مخالفت با دولت‌های بیگانه و در وهله دوم بیرون راندن این دولت‌های استعمارگر از کشور بوده است
۴. اتحاد و پرهیز از تفرقه: ۲ بار به صراحت به کار رفته است.
۵. انتقاد از عملکرد دستگاه‌های دولتی و رجال سیاسی: ۶۸ بار؛ اسم خاص بسیار اندک است، واژه‌های مورد انتقاد عبارت‌اند از وکالت، وزارت، لیدرها، سرمایه داران، وکیلان، وزیران، پادشاه، مرتجعان، استبداد، مالک، کابینه، شحنة، مجلس، غنی، حاکم، وثوق الدوله، فقر، رضاشاه، سردار سپه، کارفرما، اشراف، زاهد، قوام السلطنه، و ...
۶. حمایت از طبقه ضعیف و زحمت کش: ۲۴ بار؛ کارگر دوازده غزل، دهقان ی ازده غزل، فقیر پنج غزل، زحمت کش یک غزل، و رنجبر یک غزل.
۷. دعوت به مبارزه: ۳ بار به کار رفته است.
۸. عدل و عدالت: ۲ بار به کار رفته و فرخی آزادی را در کنار عدالت و برابری در جامعه جستجو می‌کند.
۹. اساطیر: ۲۱ بار؛ شخصیت‌ها: جمشید و فرهاد و ضحاک و کاوه پنج بار، اهریمن و رستم و تهمتن و شیرین و زال دوبار، سلیمان و پور سیروس و کی آرش و طهمورث و یوسف و یعقوب و رودابه و سیاوش و سودابه و هوشنگ و کیکاووس و قارون و کشواد و فریدون و سیروس یک بار. گفتمنی است که واژه انقلاب نیز در شعر فرخی بسامد بالایی دارد. او در هشت غزل از واژه انقلاب استفاده کرده که در برخی از آن‌ها ردیف قرار گرفته است.
۱۰. شهیدان: ۱ بار به کار رفته و فرخی گاهی نام افراد را در شعر به صراحت ذکر نمی‌کند و تنها از طریق ارائه تاریخی و یا توضیحات خود شاعر می‌توان فهمید که شعر در ستایش چه کسی سروده شده است.
۱۱. ایدئولوژی های دینی: ۱۱ بار به کار رفته است. فرخی در برخورد با فرهنگ بیگانه آموخته‌های دینی و فرهنگی خود را فراموش نکرده و به دلیل تربیت در محیط مذهبی و دینی یزد، سخنانش نشان از مذهب دارد.

میزان کاربرد موضوعات ایدئولوژی در شعر فرخی یزدی

عنوان	آزادی	وطن	استبداد	اتحاد	عمل کرد دولت	ضعفا	مبارزه	عدالت	باستانگرایی	شهید	مذهب
تعداد	۳۳	۱۶	۶	۲	۶۸	۲۴	۳	۱	۲۱	۱	۱۱
درصد	۱۷/۷۴	۸/۶۰	۳/۲۲	۱/۰۷	۳۶/۵۵	۱۲/۹۰	۱/۶۱	۵/۳	۱۱/۲۹	۵/۳	۵/۹۱

عزمیزان کاربرد موضوعات در شعر عارف

در غزلیات، تصنیف‌ها، مثنوی‌ها، و قصاید:

۱. آزادی: کل کاربرد پانزده بار؛ در غزل یازده بار و در تصانیف چهار بار.
۲. وطن: کل کاربرد ۴۱ بار؛ در غزل ۲۴ بار، در مثنوی پنج بار، در قصاید یک بار، و در تصانیف یازده بار.
۳. استبداد: کل کاربرد ۷ بار؛ عارف، عامل سلب آزادی‌های مردم را استبداد می‌داند و از خداوند توانا می‌خواهد تا استبداد نابود کند.
۴. اتحاد و پرهیز از تفرقه: کل کاربرد ۶ بار است.
۵. انتقاد از عملکرد دستگاه‌ها و رجال دولتی: کل کاربرد ۶۳ بار؛ در غزل ۴۳ بار، در مثنوی نه بار، در قصاید یک بار، و در تصانیف ده بار. در بین انتقادهای انتقاد از احمدشاه، رضاشاه، محمدعلیشاه، سلسله قاجار، قوام‌السلطنه، و وثوق‌الدوله تشخص ویژه‌ای دارد. انتقاد از عملکرد وکلا، وزیران، و مجلس نیز بارها آمده است. گفتنی است که بسامدهای مذکور بر اساس قالب شعر است نه تعداد کاربرد واژه‌ها.
۶. حمایت از طبقه ضعیف و زحمت‌کش: کل کاربرد چهار بار در غزل.
۷. دعوت به مبارزه: ۱۰ بار به کار رفته است.
۸. عدل و عدالت: ۳ بار؛ عارف به نتیجه عدالت اشاره می‌کند و می‌گوید، عدالت ماندنی و جاودان و ظلم رفتنی است.

۹. باستانگرایی: کل کاربرد ۲۱ بار؛ در غزل شانزده بار و در تصانیف پنج بار. در بین شخصیت‌های اساطیری، جمشید هشت بار، رستم هفت بار، کاوه و ضحاک چهار بار، سیاوش و داریوش سه بار، سام و کیخسرو و اسفندیار و گیو دو بار، و یوسف و یعقوب و سلیمان و سیروس و کيقباد و فریدون و سهراب و افراسیاب یک بار به کار رفته اند. بسامد اولیه در همه موارد مربوط به قالب شعر است نه تک تک مصداق‌ها.

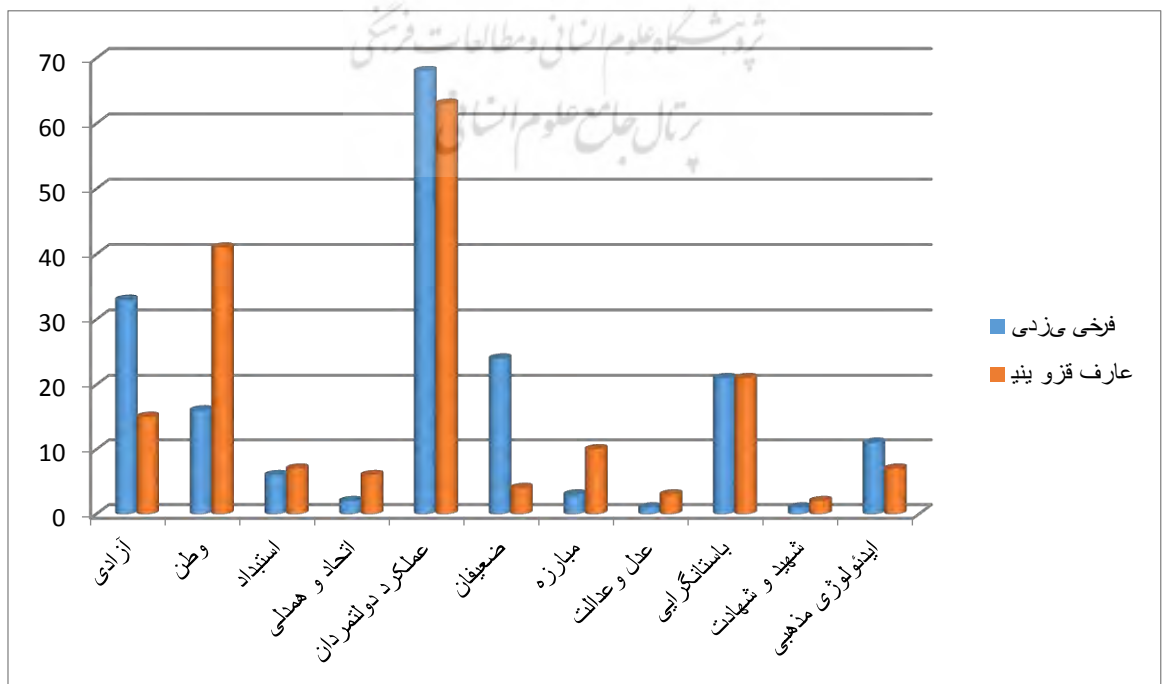
۱۰. تکریم و بزرگداشت شهیدان: ۲ بار به کار رفته است. تکریم شهیدان راه آزادی یکی از مضامین برجسته شعر عارف است.

۱۱. ایدئولوژی های دینی: ۷ بار به کار رفته است.

میزان کاربرد موضوعات ایدئولوژی در شعر عارف قزوینی

عنوان	آزادی	وطن	استبداد	اتحاد	عمل کرد دولت	ضعفا	مبارزه	عدالت	باستانگرایی	شهید	مذهب
تعداد	۱۵	۴۱	۷	۶	۶۳	۴	۱۰	۳	۲۱	۲	۷
درصد	۸/۳۷	۲۲/۹۰	۳/۹۱	۳/۳۵	۳۵/۱۹	۲/۲۳	۵/۵۸	۱/۶۷	۱۱/۷۳	۱/۱۱	۳/۹۱

نمودار کاربرد موضوعات ایدئولوژی در شعر فرخی یزدی و عارف قزوینی



۷. نتیجه

آنچه پس از بررسی و بیان ویژگی‌های شعری و رویکردهای ملی‌گرایانه فرّخی و عارف و مقایسه مضامین و معانی و ابزارهای زبان و رویکردهای موجود در اشعار آنها مشخص می‌شود؛ این است که اشعار فرّخی و عارف در بیان موضوعاتی مثل وطن دوستی، بیداری، آزادی، تا حدّ زیادی کاملاً همسو با یکدیگر بوده است. هر دو شاعر وطن‌دوست و از وضعیت کنونی دوران خود شاکی بودند. هر دو شاعر مردم را به وحدت تشویق می‌کنند و لازمه مبارزه با ظلم و ستم استعمار را وحدت مردم می‌دانند. تلاش هر دو شاعر برای آگاهی دادن مردم به مبارزه با جهل بوده است.

در اشعار ملی آنها در زمینه مضامین و معانی شباهت‌های زیادی دیده می‌شود. برای مثال از مهم‌ترین خصیصه‌های اخلاقی و اجتماعی فرّخی و عارف، ایران، عشق به وطن، تلاش برای سربلندی ایران، بیداری و آزادی مردم، بوده است که در سراسر آثار و نوشته‌های فرّخی و عارف خود را نشان می‌دهد. فرّخی خود و شعرش عالی‌ترین نماد مقاومت مردم ایران در عصر مشروطه و ابتدای عصر استبداد رضاخانی هستند. دید فرّخی و عارف، فقط به جامعه ایران معطوف بوده و بیشتر برای نجات ایران از شرایط نابسامانی که در آن گرفتار شده تلاش کرده اند و در این راه از مضامین قومی و ملی ایران باستان کمک گرفته اند.

هر دو شاعر گاه مردم و سران و رهبران خائن را سرزنش کرده‌اند و گاه به شیوه‌های گوناگون مشوّق آنها در مبارزه و مقاومت در برابر خائنان و استعمارگران اتحاد و همبستگی بوده اند. همچنین این مضامین گاه به صورت یکسان بیان شده و با شیوه بیان آنها متفاوت بوده است. با توجه به دوره‌ای که هر دو شاعر در آن زندگی می‌کردند با مشکلات و درگیری‌های سیاسی و اجتماعی زیادی مواجه بوده‌اند. از جمله مواردی چون وجود دولت‌های مستقل و زورگو در کشور، دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم استعمارگران غربی و در رأس آنها انگلستان و روسیه، وجود ضعف و عقب ماندگی‌های سیاسی، مشکلات مختلف اجتماعی چون فقر، بی‌سوادی، بیکاری، وجود اقشار مستضعف و ستمدیده در جامعه، مانند کارگران، کشاورزان، زنان، کودکان، یتیمان و.... تأثیر تمامی این وقایع را در شعر فرّخی و عارف به راحتی می‌توان دید.

توجه فرّخی و عارف به هویت ملی بیشتر بر مبنای وطن دوستی بوده است. یکی از دغدغه‌های مهم زندگی این دو شاعر، بازگشت میهنشان به شکوه پیشین خود و دستیابی به استقلال و آزادی پایدار بود. یاد کرد از قهرمانان مذهبی و ملی در اشعار فرّخی و عارف به صورت پررنگ دیده می‌شود. آنها با یاری جستن از این عناصر می‌کوشند تا فضای مبارزه را برای مخاطبان شعر خویش ملموس ساخته و مردم را به پایداری در برابر تمامی عوامل ظلم و استبداد ترغیب و تشویق سازند. در زمینه ابزارهای بیان نیز هر دو ابتکاراتی داشته است برای مثال فرّخی برای اولین بار از طنز برای مضامین سیاسی و ملی استفاده کرده و عارف نیز برای اولین بار مضامین سیاسی و ملی را در قالب تصنیف ریخته است. همچنین هر دو گرایش‌ها و رویکردهای نسبتاً مشابهی در اشعار ملی خود داشته‌اند که هر یک از این گرایش‌ها به علت تفاوت نوع دیدگاه و شخصیت و شرایط سیاسی و اجتماعی در یکی از آنها پررنگ تر و در دیگری کم‌رنگ‌تر دیده می‌شود.

در رابطه با ایدئولوژی مذهبی، فرّخی اصول و مبانی دین اسلام را محترم داشته و گاه و بیگاه به مناسبت‌های مختلف در اشعار خود از آنها یاد کرده است و از چشمه سار قرآن، حدیث و ائمه (ع) بهره‌ها برده است اما عارف از لحاظ تربیتی و محیط خانوادگی شرایطی متفاوت نسبت به فرّخی یزدی داشته است. به طوری که در جوانی به فردی عیاش و لالایی مبدل شده و نیز اشعار دینی او بیشتر در قالب انتقاد از شخصیت‌های مذهبی و عملکرد آنان و نیز استفاده از نام پیامبران و کلمات مذهبی و اشاره به داستان‌های قرآنی در میان مردم است.

منابع و مأخذ

۱. آجودانی، ماشالله. (۱۳۹۳). یا مرگ یا تجدد، تهران: نشر اختران، چاپ پنجم.
۲. آذری شهرضایی، هادی. (۱۳۸۱). فرّخی یزدی، سرانجام یک رؤیای سیاسی، تهران: شیرازه.
۳. آرین پور، یحیی. (۱۳۷۲). از صبا تا نیما، تهران: زوار.
۴. آرین پور، یحیی. (۱۳۸۲). از نیما تا روزگارما، تهران: زوار.

۵. آژند، یعقوب. (۱۳۸۵). تجدد ادبی در دوره مشروطه، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و توسعه علوم انسانی.
۶. باقری، ساعد و محمودی، سهیل. (۱۳۸۹)، دره‌های آزادی: گزیده‌ی شعر فرخی یزدی، تهران: امیرکبیر.
۷. چاوش اکبری، رحیم. (۱۳۸۰). خنیاگر مهر ایران و آزادی: زندگی و شعر عارف قزوینی. تهران: ثالث.
۸. حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۴). ادبیات معاصر ایرا، ن تهران: اساطیر
۹. حائری، عبدالهادی. (۱۳۷۴). آزادی‌های سیاسی واجتماعی از دیدگاه اندیشه گران، جهاددانشگاهی.
۱۰. حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۴). عارف قزوینی شاعر ملی ایران، تهران: جاویدان.
۱۱. حسینی کازرونی، سید احمد. (۱۳۷۸). دیوان فرخی یزدی، تهران: نشر ارمغان.
۱۲. سپانلو، محمدعلی. (۱۳۶۲). شهر شعر عارف. تهران: علم.
۱۳. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). موسیقی شعر، چاپ پنجم، تهران: آگاه.
۱۴. شفیع کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۰). صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
۱۵. صدراهاشمی، محمد. (۱۳۶۳). تاریخ جراید ومطبوعات ایران، اصفهان: کمال.
۱۶. عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۶۴). دیوان، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن.
۱۷. عبادیان، محمود. (۱۳۷۱). درآمدی بر ادبیات معاصر ایران، چاپ دوم، تهران: گهر.
۱۸. فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). سبک شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، چاپ اول، تهران: سخن.
۱۹. فرخی، محمد. (۱۳۸۹). دیوان اشعار، به اهتمام حسین مکی، تهران: جاویدان.
۲۰. کواکبی، عبدالرحمن. (۱۳۶۴). طبایع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین قاجار، تهران: تاریخ ایران.
۲۱. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، تهران: صدرا.

۲۲. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵). چون سبوی تشنه، تاریخ ادبیات معاصر فارس ، ی تهران: جامی.
۲۳. یارشاطر، احسان. (۱۳۸۲). انقلاب مشروطیت ایران، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، تهران : امیرکبیر.
۲۴. یاری، سید محمدعلی. (۱۳۸۰). آزادی در قرآن، چاپ دوم، تهران: نشر و تحقیقات ذکر.

مقالات

۲۵. کلهر، محمد و فاطمه ابراهیمی حصاری. (۱۳۱۶). مفاهیم نو در ادبیات مشروطه تاریخ مسکویه، زمستان، پیش شماره ۶، صص ۱۵۲-۱۱۷
۲۶. ممتحن، مهدی و فروغ الهی. (۱۳۸۸). مقایسه ناسیونالیسم در اشعار ملی عارف قزوینی، فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۰ ، صص ۲۴۳-۲۷۲
۲۷. نقی پور، محمدمهدی. (۱۳۸۹). وطن در شعر عارف قزوینی، نامه پارسی، تابستان، شماره ۶، صص ۵۱-۷۷
۲۸. نیکویخت، ناصر. (۱۳۱۵). فصلنامه انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه، پژوهش‌های ادبی، بهار، ۱۵ ، ص ۱۵۳

.AriyanPour, Y. (). Az Nima Ta Ruzegar. Tehran: Zavar

ChavoshAkbari, R. (). Khanyagar Mehr Iran va Azadi, Zendegi va .Shere Arefe Ghazveini. Tehran: Sales

.Ebadiyan, M. (). Daramadi bar Adabiyate Moasere Iran. Tehran: Gohar

- Farokhi, M. (). Divane Ashar, be Ehtemame Hossein Makki. Tehran: Javidan
- Fotuhi, M. (). Sabk Shenasi, Nazariyeha, Ruykardha va Raveshha. Tehran: Sokhan
- .Haeri, A. (). Arefe Ghazveini Saere Melli. Tehran: Javidan
- Haeri, A. (). Azadihayeh Siasi va Ehtemaae az Didgahe Andishegaran: Jihad Daneshgahi
- .Hakemi, E. (). Adabiyate Moasere Iran. Tehran: Asatir
- Hosseinkazerooni, S. (). Divane Farokhi Yazdi. Tehran: Nashre Armaghan
- Kavakebi, A. (). Tabayeolestebdad (A. Ghajar, Trans.). Tehran: Tarikhe Iran
- Momtahn, M & Forughollahi. (). Moghayeseye Nasionalism dar Ashare Melli Arefe Ghazveini. Faslnamehe Elmi Pajuheshi Adabiyate Tatbighe(), -
- Kalhor, M. & EbrahimiHesari, F. (). Mafahime Nou dar Adabiyate Mashruteh Tarikhe Moskow. Zemestan(), -
- .Motahari, M. (). Moghadamae bar Jahanbini Eslami. Tehran: Sadra
- NaghiPour, M. (). Vatan dar Shere Arefe Ghazveini. Namehe Parsi, , -
- NikooBakht, N. (). Faslnameye Angizehaye Tavajoh be Iran Bastan dar Shere Asre Mashruteh. Pajooeshhaye Adabi, ,
- .pour, Y. A. (). Az Saba Ta Nima. Tehran: Zavar
- SadreHashemi, M. (). Tarikhe Jarayed va Motbooate Iran. Isfahan: Kamal

Bagheri, S. & Mahmoodi, S. (). Dar Hvaye Azadi: Gozideh Shere
.Farokin Yazdi. Tehran: Amirkabir

.Sepanloo, M. (). Shahre Shere Aref. Tehran: Elm

.ShafieeKadkani, M. (). Mudighi Sher. Tehran: Agah

.shafieeKadkani, M. (). Soore Khiyal Dar Shere Farsi. Tehran: Agah

Shahrezaee, M. (). Farokhi Yazdi, Saranjame Yek Royaye Shiasi.
.Tehran: Shirazeh

Yahaghi, M. (). Chun Sabuye Teshne, Tarish va Adabiyate Moasere
.Farsi. Tehran: Jami

.Yari, S. (). Azadi dar Ghoran Tehran: Nashr va Tahghighate Zekr

Yarshater, E. (). Enghelabe Mashrutiyate Iran, az seri Maghalate
.Daneshnameye Iranica. Tehran: Amirkabir

